

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاسوعا

قمر بنی هاشم

حجت الاسلام و المسلمین نظری منفرد

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ»

ثم الصلاة و السلام علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.»

قال امام جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام): «تأسوعاً يوم حُوصِرَ فِيهِ الْحُسَيْنُ وَ أَصْحَابُهُ بِكَرْبَلَاءَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَ اتَّخَوْا عَلَيْهِ وَ فَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَ كَثْرَتِهَا وَ اسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ وَ أَصْحَابَهُ وَ يَقْنُؤُوا أَنَّهُ لَا يَأْتِي الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ وَ لَا يَمُدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِي الْمُسْتَضَعَفِ الْغَرِيبِ.»^۱

امروز هم روز بزرگداشت قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس (عليه السلام) است. امام صادق (عليه السلام) می فرمایند روز نهم محرم، روز تاسوعا روزی است که امام حسین (عليه السلام) و اصحاب شان را محاصره کردند. البته این محاصره از همان روز دوم آغاز شد لکن امروز محاصره را تنگ تر کردند به گونه ای که لشگر تا نزدیک خيام امام حسین (عليه السلام) آمد. بعد حضرت می فرمایند که امروز عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد به کثرت و به سیاهی سپاه شان شاد شدند. یعنی امروز سپاه زیادی بالغ بر سی هزار نفر گرد آمدند که می خواهند خون مقدس امام حسین (عليه السلام) را بریزند. و فرح عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد بکثرة الجیش. قابل توجه این است که در این روایت امام صادق (عليه السلام) تصریح شده به این که این سپاهیان، سپاهیان شام بودند. می فرماید خیل اهل الشام بعد می فرماید امروز امام حسین (عليه السلام) را ضعیف شمردند. بعد فرمود پدرم فدای آن کسی که ضعیف شمرده شد و

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۴۵؛ ص ۹۵

غریب و بی‌یاور ماند. برای درک حوادث امروز باید یک قدری به گذشته مراجعه کنیم. عمر بن سعد پس از آن ملاقاتی که با امام حسین (علیه السلام) داشت، نامه‌ای برای ابن زیاد نوشت، شاید چند شب قبل، در آن نامه به ابن زیاد گفت من امیدوارم این فائله خاتمه پیدا کند و صلح برقرار شود. نامه وقتی رسید به دست عبیدالله بن زیاد و نامه را خواند شمر کنار او نشست. گفت این نامه، نامه کسی است که توی این امر مسامحه می‌کند. شمر هم او را تحریک کرد. گفت هم‌اکنون بر حسین بن علی دست پیدا کردی و بر او دست یافتی، او را همین الان مجبور کن یا به بیعت و یا جنگ، لذا عبیدالله بن زیاد یک نامه‌ای امروز نوشت و آورنده آن نامه هم خود شمر بود. امروز شمر کربلا آمد، در آن نامه نوشته بود که من تو را نفرستادم که در امر جنگ مسامحه کنی، یا حسین بن علی و کسانی که همراه او هستند را اسیر می‌کنی و به کوفه می‌فرستی تا ما درباره او حکم کنیم و یا این که جنگ را آغاز کن و اگر نمی‌توانی و نمی‌خواهی این کار را اقدام بکنی، آورنده نامه که شمر هست او عهده‌دار فرماندهی سپاه می‌شود و او این کار را انجام می‌دهد.

رفع شبهه خویشاوندی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با شمر (لعنت الله علیه)

چون بعضی از آقایان سؤال می‌کنند که ارتباط شمر بن ذی‌الجوشن با حضرت ابوالفضل (علیه السلام) چه ارتباطی بوده؟ این‌ها چه نسبتی داشتند؟ من تقاضا می‌کنم این قسمت را دقت بفرمایید. این را طبری نقل کرده و من با مراجعاتی که داشتم عرض می‌کنم چه نسبتی داشته اند، یک شخصی است با نام عبدالله بن ابی‌المحل که ام‌البنین عمه‌اش هست. پدرش ابی‌المحل پسر حزام است که حزام هم پدر فاطمه کلابیه، فاطمه ام‌البنین است و هم پدر این شخص است که ایشان با حضرت ام‌البنین این طور ارتباط دارد. می‌شود پسر برادر ام‌البنین؛ عبدالله بن ابی‌المحل، ایشان به ابن زیاد گفت: شما یک نامه‌ای مرقوم بکنید و بستگان من را امان بدهید. ابن زیاد گفت مانعی ندارد، یک نامه‌ای

نوشت که فرزندان ام‌البنین به خاطر وساطت عبدالله بن ابی‌المحل در امان هستند. این نامه را بر اساس نقل طبری شمر نیاورده، غلام خود عبدالله بن ابی‌المحل آورده به نام کزمان یا کزمان یا بدون نقطه کرمان، آن غلام این نامه را امروز به همراه شمر آورد. شمر هم از قبیله بنی کلاب است منتها پدر فاطمه کلابیه حزام است و پدر شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی است. هیچ ارتباط نزدیکی بین شمر و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نیست. تنها ارتباط این هست که این‌ها از قبیله بنی کلاب هستند. من یک وقتی نسب فاطمه کلابیه را از طرف مادر در المعارف ابن قتیبه نگاه می‌کردم، از آن طریق هم ارتباطی نیست. این که برخی‌ها گفته‌اند ام‌البنین خاله شمر بوده یا عمه شمر بوده، این هیچ اساسی ندارد. شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی و فاطمه دختر حزام هر دو از قبیله بنی کلاب هستند.

به هر حال این نامه را امروز آوردند کربلا، و شمر حدود عصر این نامه را آورد نزد خیمه‌های امام حسین (علیه السلام) و ابن کزمان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و برادرانش را صدا زد، آمد، گفت عبدالله بن ابی‌المحل برای شما یک امانی گرفته که شما و سه برادر دیگر در امان باشید بیایید این صحرا را ترک کنید و بروید، کسی متعرض شما نخواهد شد. امضای عبیدالله است، مهر عبیدالله است، شما در امان هستید. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و سه برادر دیگرشان در جواب فرمودند که به پسر دایی ما بگو ممنون تو هستیم اما امان الله خیر من امان ابن سمیه امان خدا از امان پسر سمیه بهتر است. آن وقت در یک نقل دیگری هم دارد که شمر این امان نامه را آورد. آورد و حضرت ابوالفضل را صدا زد، اعتنا نکردند و جواب ندادند. امام حسین (علیه السلام) به برادرشان فرمودند که جوابش را بده و این کان فاسقا جوابش را بده، آمدند جلو و گفتند چه می‌گویی؟ گفت من برای شما امان آوردم از عبیدالله، به او گفتند که (با همین عبارتی که عرض می‌کنم) «تَبَّتْ يَدَاكَ» دست‌هایت

بریده باد « أَتُؤْمِنُنَا وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ »^۱ ما امان داشته باشیم پسر فاطمه، پسر پیغمبر امان نداشته باشد.

زینب (علیها السلام) ام المصائب

نکته دیگر این که امام حسین (علیه السلام) حدود غروب بود، سر مبارکشان را روی زانو گذاشته بودند و نشسته، پشت خیمه‌هایشان مختصری خوابشان برد. زینب (علیها السلام) دیدند که سپاه نزدیک شدند به خیمه‌ها، چون ابن زیاد دستور داده بود بدون درنگ جنگ را آغاز کنید و معطل نکنید و بنای این‌ها بر این بود؛ یک مقدار هم هراس داشتند، به هر حال کار یک کار بزرگی بود، امام حسین (علیه السلام) یک شخصیتی است. یکی از اهل کساء است، یکی از افراد مباحله است، این‌ها برای این که قضیه را زود خاتمه بدهند نمی‌خواستند به درازا بکشد، لذا دستور داده بودند جنگ را سریع آغاز کنید، نگذارید به درازا بکشد. عمر سعد تصمیم داشت همین امروز عصر وارد نبرد بشود و جنگ را آغاز کند. بر این اساس حلقه محاصره را تنگ‌تر کردند، آمدند تا نزدیک خیمه‌ها، امام حسین (علیه السلام) سر مبارکش روی زانو بود، مختصری خوابشان برده بود، زینب (علیها السلام) فرمودند که برادر **أَتَاكَ الْقَوْمُ** سپاه نزدیک شدند. حضرت سر مبارکشان را برداشتند، قبل از آن که راجع به سپاه مطلبی را بفرمایند فرمودند: الان خدمت جدم رسول خدا بودم و رسول خدا فرمود **پسرم! إِنَّكَ تَرَوْحُ** **إِلَيْنَا** زینب (علیها السلام) این سخن را که شنید، صدا زد: **واویلتاه و لطمت علی خدّها** زن‌ها معمولاً این طور هستند که وقتی یک حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و یا قرار است اتفاق بیفتد از خود بیخود می‌شوند. خبر شهادت فردا را دارد می‌دهد. آن هم چه کسی؟ شهادت حسین بن علی (علیه السلام) را، حضرت زینب (علیها السلام) به صورتشان می‌زدند، فرمودند: **خواهرم «اسکتی رحمک الله!»**^۲

۱. وقعة الطف، جلد ۱، ص ۱۹۰

۲. موسوعة كربلاء، ج ۱، ص ۶۴۱

آرام باش خواهرم، بعد حضرت ابوالفضل را خواستند فرمودند: «با اخی بنفسی انت اِرکب»^۱
 برادر! من به فدای تو، جانم به قربان تو، سوار شو و بین این سپاه چه می گوید؟ این جا
 یک تعبیری است بایستی راجع به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) روی آن دقت بشود. آن تعبیر این
 است «اخی بنفسی انت». مرحوم مقرّم، یک کتابی دارد به نام شهید العباس، خیلی راجع به
 این کلمه صحبت کرده، این کلمه خیلی کلمه عرشی است خصوصاً امام حسین (علیه السلام)
 حجت خدا درباره یک کسی یک تعبیری که بیان می کند آن شایستگی در طرف هست
 که این تعبیر را راجع به او می کند، ابوالفضل (علیه السلام) هم فدایی امام حسین (علیه السلام) بود،
 ابوالفضل (علیه السلام) هم فردا وقتی آمد میدان، اول سخنش با سپاه عمر سعد این بود؛

نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أُعَدُّو بِالسَّقَا

من به فدای پسر پیغمبر باشم. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با یک تعدادی از اصحاب سوار
 شدند، در میان اصحاب زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر بودند. دشمن پیشنهاد داد یا
 جنگ یا تسلیم. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) برگشتند که پیغام را به امام حسین (علیه السلام) برسانند
 توی این فرصت قرار شد حبیب بن مظاهر یا زهیر، یک مقدار با اینها صحبت بکنند،
 شاید اینها آدم بشوند. شاید گوش اینها حق را بشنود. حبیب بن مظاهر شروع کرد به
 صحبت کردن، مضمون صحبت‌های حبیب (علیه السلام) این بود می دانید شما با چه شخصیتی
 جنگ و مبارزه می کنید؟ اینها صرف نظر از حسین بن علی (علیه السلام) از عبّاد شهر شما
 هستند. حبیب خودش همین طور بوده، «كَأَنَّ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ». ایشان یک بزرگواری
 بوده، بُریر همین طور، عباس همین طور، یک مرتبه یکی از سپاهیان عمر بن سعد به
 زهیر خطاب کرد: خودت را تزکیه می کنی می گویی من از عبّاد هستم؟ زهیر گفت که
 چنین نیست؟

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱-۳۹۲

انتخاب راه سعادت

آن شخص به زهیر گفت که ما کنت عندنا من شیعة اهل هذا البيت، انما کنت عثمانیا^۱ تو عثمانی بودی، از هواداران عثمان بودی، تو از شیعیان این خانواده نبودی، این جا چه کار می کنی؟ گفت قال أفلسست تستدل بموقفی هذا أنى منهم أما والله ما کتبت إليه کتابا قط و لا أرسلت إليه رسولا قط^۲ ایستادن من این جا نشانه این نیست که من از شیعیان این خانواده هستم؟ حالا گذشته من هر چه هست هست. الان ایستادن من این جا نشان نمی دهد من از شیعیان این خاندان هستم؟ آری، من در گذشته عثمانی بودم ولكن الطريق جمعی بینی و بینة فلما رأیته ذکرته به رسول الله ﷺ راه بین من و حسین جمع کرد. من حسین را در راه دیدم، من را دعوت کرد، من رفتم نزد او، نگاه که به چهره حسین کردم یاد رسول خدا افتادم و موقعیت حسین بن علی (علیه السلام) را از نظر رسول خدا ﷺ یادآور شدم. من از دعوت کنندگان او نبودم اما برای حرمت رسول خدا آری من از شیعیان این خاندان هستم. در این گفتگو بود که حضرت قمر بنی هاشم برگشت، فرمودند که برادر من می گوید امشب را به ما مهلت بدهید «لَعَلَّنَا نَصَائِي لِرَبِّنَا» ما امشب را برای خدا نماز بخوانیم «نَصَائِي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ، وَ نَدْعُوهُ، وَ نَسْتَغْفِرُهُ»^۳ قرآن بخوانیم، خدا را یاد کنیم. امام حسین (علیه السلام) اینگونه بود واقعا؟ یعنی حالا گاهی بعضی از افراد به آخر خط زندگی که می رسند، می گویند: ما آفتاب لب بام هستیم دیگه، عمرمان رفته، حالا دیگه باید حلالیت بطلبیم و استغفار بکنیم و مسجدی بشویم، امام حسین (علیه السلام) هم این طوری بود واقعا؟ چون به آخر خط زندگی رسیده بود حالا می خواهد نماز بخواند؟ این عبارتهایی که بیان شد از وجود مقدس ولی عصر درباره امام حسین نقل شده، این عبارتها را دقت نمایید: «كَانَتْ لِلرَّسُولِ

۱. طبری، ج ۵، ص ۴۱۷

۲. طبری، ج ۵، ص ۴۱۷

۳. ارشاد مفید، ص ۲۵۰، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷

وَلَدًا وَ لِلْقُرْآنِ سَدَدًا وَ لِلْأُمَّةِ عَضُدًا وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ نَاكِبًا عَنِ سَبِيلِ الْفُسَاقِ،
تَتَأَوُّهُ تَأَوُّهُ الْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرَّكُوعِ وَ السَّجُودِ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ
الْمُسْتَوْحِشِ مِنْهَا»^۱ چقدر این عبارات زیباست و چه مضامینی را در قالب این الفاظ در
وصف امام حسین علیه السلام بیان می کند. یک کسی که مجتهداً فی الطاعه در اطاعت پرتلاش
بود. کسی که «بَادِلًا لِلْمَجْهُودِ» در آن جایی که بایستی تلاش کند وجودش را بذل می کرد.
صاحب رکوع های طویل و سجده های طولانی بود. این تعبیرات راجع به امام حسین علیه السلام
است. امام حسین عبد صالح خدا بود. از امام سجاد سؤال شد که آقا چرا پدر شما این
قدر قلیل الاولاد است؟ فرمود به خاطر این که شبها را بیدار بود پدرم، شب زنده دار بود،
بنده خدا بود. عبارت سید بن طاووس رحمته الله در لهوف این است که امشب توی این چادرها
و خیمه ها «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ» کنار کندوی زنبور عسل، صدای زنبورها را می بینی
چقدر درهم وقتی پیچیده می شود چه حالتی ایجاد می کند؟ همین طور صدای ذکر و
قرآن و دعا و نماز بلند بود. واقعاً امام حسین علیه السلام شجاع بوده، روز عاشورا وقتی امام
حسین علیه السلام تنها شده بودند، اصحاب و یاران همه شهید شده بودند، رجز می خواندند و
حمله می کردند، این که عرض می کنم ارباب مقاتل نقل کردند، هیچ مبالغه نیست. وقتی
حضرت حمله می کرد سپاه پراکنده می شد کالجراد المنتشر. مثل کسی که می رود توی انبوه
ملخ، همه می پرند از جا، همین طور آرایش سپاه به هم می خورد، عمر سعد صدا زد أَلْوَيْلُ
لَكُمْ! أَتَدْرُونَ مَنْ تَقَاتِلُونَ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ این طوری تعبیر، هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ. حالا شاید
با این تعبیرات او می خواست مذمت هم بکند. می گفت این پسر علی بن ابی طالب است،
آن پدر شجاع و این فرزند، فرزند اوست و این تعبیر باز مال اوست. ان نفس ابیه فی جنیبه
روح آن پدر در این کالبد است. سید بن طاووس پس از آن که فرصت خواستن حضرت
برای نماز را نقل می کند، می گوید که هَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ. انسانی بود، بنده خدا. بعد

۱. بحار الأنوار ج: ۹۸، ص ۲۳۹

هم قرار شد امشب را مهلت بدهند و تا فردا اگر امام حسین (علیه السلام) و یارانش تسلیم شدند تسلیم و اگر نشدند جنگ را آغاز کنند. طبیعی بود که امام حسین (علیه السلام) تسلیم نخواهد شد. آن سخنی که در مدینه فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بَنَ مَعَاوِيَةَ»^۱ روز عاشورا هم فرمودند که « لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي اعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أُقْرَأُ اقْرَارَ الْعَبِيدِ »^۲ من دستم را همانند خواران و ذلیلان به دست شما نخواهم داد و مثل بندگان و بردگان فرار نمی‌کنم. اما راجع به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) که امروز باید روضه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را بخوانیم. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بعد از امام حسین (علیه السلام) بالاترین مقام را دارد. آن عبارت آقا امام سجاد (علیه السلام) وقتی بچه‌های ابوالفضل (علیه السلام) را روی زانو نشانند، فرمود خدایم عمویم عباس را رحمت بکند. در قیامت مقامی به عمویم عباس مرحمت خواهد شد که تمام شهدا به مقام او غبطه می‌خورند.

روضه:

عَبَّاسٌ فِيهِمْ ضَاحِكٌ مُتَبَسِّمٌ	عَبَّسَتْ وَجْهَهُ الْقَوْمُ خَوْفَ الْمَوْتِ وَال
فِيهَا أَنْوْفٌ بَنِي الضَّلَالَةِ تُرَعَّمُ	بَطْلٌ تَوَرَّتْ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً
وَاللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ	لَوْلَا الْقَضَا لَمَحَى الْوَجُودَ بِسَيْفِهِ

مرحوم مقرر در همین مقتلش العباس نقل می‌کند از یک آقای؛ می‌گوید من شب آقا قمر بنی هاشم در خواب دیدم. آقا فرمود به شیخ قاسم بگو چرا روضه مرا نمی‌خواند؟ شیخ قاسم از خطبای عراق بوده، به او بگو چرا روضه من را نمی‌خوانند؟ گفتم آقا، من بودم پای منبر شیخ قاسم و دیدم روضه شما را می‌خواند. فرمود نه، آن روضه‌ای که مخصوص من است. گفتم آقا چیه آن روضه‌ی مخصوص شما؟ فرمود تمام شهدا وقتی می‌خواستند فرود بیایند از اسب دست داشتند، دست‌ها را حمایل می‌کردند، سپر می‌کردند به صورت‌شان آسیبی نرسد، من که دست در بدن نداشتم. « فخر إلى الارض

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با اندکی تفاوت)

۲. موسوعة كلمات الامام الحسين، ص ۴۲۱

سریعا و نادی یا اِخا ادرک اخاک» امام دست‌های قلم شده عباس را تماشا کرد. یک جمله‌ای را فرمود؛ کنار هیچ کشته‌ای چنین جمله‌ای را نگفت. صدا زد برادر کمرم شکست. الان

انکسر ظهري و قلت حيلتي.

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

تهیه و تدوین:

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی رسیدگی به امور مساجد